



[www.behrouzsaftdari.com](http://www.behrouzsaftdari.com)

## هوشیانا فایزر و شرکا

بهروز صفدری

چند ماه پیش در مقاله‌ای با عنوان اندیشیدن به لحظه‌ی کنونی در باره‌ی جنبه‌هایی از بحران بهداشتی جاری در جهان و موضوع واکسیناسیون در برابر شیوع کورونا نکته‌هایی نوشتم. از آن پس هر بار که هجوم سیل‌آسای آنچه «خبر» نامیده می‌شود ذهنم را اشغال کرده، وسوسه‌ی نوشتن در برابر استیلا‌ی این همه هذیان بر جهان برایم به تلواسه‌ای تبدیل شده، آمیزه‌ای از نگرانی، اندوه و بی‌تابی. همزمان میل چیره‌شدن بر دل‌چرکینی و رهاشدن از احساس

ناتوانی یا عدم تناسب قوا در برابر این هیولای هفت‌سر هذیان، ناگهان با پیامی مهرآمیز از یک دوست، خواندن کتابی مطلوب، پژواکی از یک شعر، نوایی از موسیقی، حسکردی از عشق، چشیدن طعمی خوش، به یاد آمدن خاطره‌ای، و غرق شدن در منظره‌ای از طبیعت، به احساسی از تمديد توان، و تبدیل سرشتِ خشم به لبخند و گاه خنده، یا آمیختن خشم به خنده انجامیده است.

اگر چنین زیسته‌ای را بتوانم بحرانِ کلمه - کلام و خواستِ برون‌شد از آن بنامم، پس مخاطبِ نخست خودم و سپس جمع اندکی است که با این کلام با آن‌ها پیوند دارم. پس هرگز این توهم رایج، که با پیدایشِ دوران ارتباط مجازی و اینترنتی ابعادی وخیم یافته، دچار نبوده‌ام که گمان کنم خطاب به انبوه خلق، یا طبقه‌ی تاریخ‌ساز، یا «شبکه‌های اجتماعی»، می‌نویسم. اما هم‌زمان باور داشته‌ام که حرفی و کلامی که از ریشه‌ها، زیسته‌ها، و اعماقِ تکینه‌گی هر انسان برخاسته باشد با همدارگانِ جهان شمولِ انسانی، و آرزوی نجات و تعمیم آن در کلیتِ زندگی، در پیوند و پژواک است، همچون تک‌نوازی در میان هم‌نوازانِ نامرئی و رؤیایی. در چنین حال و هوایی می‌خواهم نکته‌هایی در ادامه‌ی مطالب و مقاله‌های پیشین در باره‌ی همه‌گیریِ جاری کورونا بنویسم. واژه‌ی اوتوپیا utopia در فارسی با معادل‌هایی چون آرمان‌شهر، مدینه‌ی فاضله، ناکجاآباد، و خودکلمه‌ی اتوپیا و اوتوپیی آشناتر از واژه‌ی متضادش یعنی دیستوپیا dystopia است که معادل و کاربرد راحتی در فارسی نیافته است: از دژستان، سرزمین زشتی و نگون‌بختی (معادل پیشنهادی داریوش آشوری) تا دژشهر، تباه‌شهر، شهر بدبختی، مدینه‌ی فاسقه، مدینه‌ی فاسده، پریشان‌شهر، خراب‌آباد، محروم‌آباد، نقصان‌شهر، ویران‌شهر، پلیدشهر، پادآرمان‌شهر. و حتا کابوس‌آباد در برابر خیال‌آباد... می‌توان معادل‌های دیگری هم به کار برد: جهنم کده، محنت‌شهر، ضدآرمان‌شهر. اما شاید بهتر باشد در این‌جا خود واژه‌ی دیستوپیا را به کار ببرم، چرا که دیده‌ام در متن‌هایی به فارسی نیز همین کلمه به کار رفته است. هر

چه هست، مهم فهمیدنِ مدلول این کلمه است: جای بد، ضدِ آرمان و آرزوها، یادآرمان.

کافی است در میان آثار ادبی و هنری، کتاب درخشان ۱۹۸۴ نوشته‌ی جورج اورول به یادآوریم و آن فضای به‌اصطلاح تخیلی را با واقعیت موجود در جهان مقایسه کنیم تا حس کنیم در چه دیستوپایی به سر می‌بریم. دیستوپایی که با پیدایش همه‌گیری آغاز نشده است، اما در وضعیتِ همه‌گیری، عیان‌تر و محسوس‌تر خود را نشان می‌دهد. اما آن‌چه به ابعاد این دیستوپیا کراهت و دهشتی دیگر می‌دهد بی‌حسی و بی‌هوشیِ وجدان‌ها و آگاهی‌های قربانیان آن است.

باید اذعان کنم که گرچه این دوره را گسستی عظیم و وخیم نسبت به زمانه‌ی پیش از شیوع کورونا می‌دانم، اما حرف تازه و ناگفته‌ای در توضیح علیت آن ندارم! پس تکرارِ ناگزیر! اما آن‌چه مرا به تغییر تمرکز یا جابه‌جایی موضوع، تغییر شکل بیان و واریاسیونی دیگر از تم‌های همیشگی نوشته‌هایم می‌کشاند، بهت‌زدگی و پرسش‌هایی است از چگونگیِ واکنشِ میلیاردها نفر به این همه‌گیری، و بالاخص، واکنشِ افراد و جریان‌هایی که خود را مخالف و منتقدِ نظم موجود می‌دانستند و می‌دانند.

گفتم که ناگزیر از تکرارم. شش سال پیش در متنی با عنوان «نمایش قاتلان و ناجیان» چنین نوشتم:

[این روزها به طرزی باورنکردنی غوغای نمایش بیداد و بیداد نمایش غوغا می‌کند. و «نمایش سرمایه است در چنان درجه‌ای از انباشت که به تصویر تبدیل می‌شود».

امروز سالگرد انقلاب فرانسه بود، انقلابی که رهاوردش برای سرمایه‌داری «کبیر» و کامل بود و برای رهایی اجتماعی از ارباب‌سالاری ناقص و ناتمام ماند.

همین چندی پیش دولت سوسیالیست فرانسه، که امروز در جشن سالگرد

انقلاب کبیرش پایکوبی می‌کند، هزاران میلیارد یورو سلاح به عربستان سعودی فروخت، به همان کسانی که زهدان باروری برای داعش بوده‌اند. در همین ایام اخیر... آخر از کدام خبر و واقعه یاد کنیم که داغِ وقاحت و جنایت بر پیشانی نداشته باشد؟ کدام عرصه در این سیاره‌ی محزون از دستِ تطاولِ سرمایه در امان است؟

زمانی گوی در کتاب جامعه‌ی نمایش ایتالیا و دموکراسی‌اش را مدرن‌ترین آزمایشگاه ضدانقلاب بین‌المللی دانسته بود که سایر حکومت‌های برآمده از شکلِ قدیمیِ ماقبلِ نمایشیِ دموکراسی بورژوازی به آن به دیده‌ی تحسین می‌نگرند، هم به خاطر خم به ابرو نیاوردن‌اش در مرکزِ متلاطمِ تمام پستی‌ها و هم به خاطر وقارِ آرام‌اش در برگزیدنِ مقرر در لجن. دبور پیش‌بینی کرده بود که «این درسی است که آن‌ها هم باید در کشورهای خود برای دوره‌ای طولانی به کار بندند.»

دبور سال‌ها بعد، در کتاب تفسیرهایی در باره‌ی جامعه‌ی نمایش می‌نویسد: «از میان رویدادهای بیست سال گذشته، تغییری که بیش از همه اهمیت دارد در خودِ تداومِ نمایش نهفته است (...). مهم همین است که سلطه‌ی نمایش‌گرانه توانسته نسلی را مطیع قوانین خویش بار آورد. شرایطِ خارق‌العاده تازه‌ای که این نسل، در مجموع، واقعاً در آن زیسته، خلاصه‌ای دقیق و کامل فراهم می‌آورد از هر آنچه نمایش پس از این منع می‌کند، و نیز از هر آنچه مجاز می‌داند.»

این روزها دو واقعه‌ی دیگر نیز با هم مصادف شد: قاتلانِ مردم یونان ناجیان مردم ایران شدند! بستان‌کاران مالیِ متشکل در اتحادیه‌ی اروپا، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، این متعصبان و بنیادگرایان دینِ سرمایه، خادمانِ توتالیتاریسمِ انضمامیِ حاکم بر جهان، با خدایی به نام پول و حزبی به نام معامله، با کلبی منشیِ بی‌سابقه و وقاحتی عیان، عربده‌ی آی نفس‌کش سر داده‌اند و با قانونِ حساب حساب است به روی مردم یونان شمشیر کشیده‌اند. همزمان همین

قاتلان، در هیئت پنچتن آل عباى سرمایه پای میز بده بستان‌های سودجویانه با ایران، تبدیل به فرشته‌های نجات و رونق و پیشرفت ما شده‌اند. اگر بر بی‌شرمی تحلیل‌گران بی‌شماری که در بی‌بی‌سی‌ها و باباسی‌های طرفین معامله، که یا از توبره یا از آخور، و یا از هر دو می‌خورند، حرجی نیست، اما در وصفِ روشنفکرانِ هوراکشی که بر بلندای منبرِ جهل خویش جاخوش کرده‌اند چه باید گفت؟

یکی از اینان در این اواخر در یک معرکه‌گیری روشن‌فکرانه تمامیت‌خواهی را خواستِ تمامیت و نه خودِ تمامیت‌خواهی دانسته و خواهان دفاع همگان از تمامیت ارضی و امنیت شد و هوشمندی زمامداران را در این راه ستود! سپس روشنفکر دیگری برای توجیه این مواضع حکم صادر کرد که باید امر سیاسی را از امر اخلاقی تفکیک کرد! روشنفکران دیگری نیز یواشکی نامه‌ی سرگشاده به اولیای امور حقوق بشر نوشتند که محض رضای خدای سرمایه کمی هم از حقوق بشر چاشنی چانه‌زنی‌ها کنید!

در این هنگامه‌ی غوغا و نمایش، ذهن آگاه و بری از هوراکشی برای «تیم خودی» یا «تیم مقابل» می‌داند که «قلب این جهان بی‌قلب جز با ضرباهنگِ گردش مالی نمی‌تپد».

آیا همان عبارت «قاتلانی که تبدیل به ناجیان می‌شوند» امروز نیز در وضعیت همه‌گیری مصداق ندارد؟

یکی از دوستان لیبرتر در فرانسه که جزو همان اقلیتی است که به دام نمایشِ قاتلانِ ناجی، یا ناجیان قاتل، نیفتاده است، چندی پیش در واکنش به سیطره‌ی هذیان‌ها در پیامی نوشته بود «آری ما سیلی سختی خورده‌ایم». به زبان دیگر، آخر از کجاش بگم!

در این متن، چندین بار کلمه‌ی هذیان را در وصف واقعیت حاکم بر جهان کنونی به کار بردم. آری، سرمایه‌داری یک بیماری روانی است، و اربابان و گردانندگان جهان سرمایه، بیمارانی هستند که هذیان‌های خود را در اذهان

رسوخ داده‌اند. این نام دیگر همان mystification است، یعنی تحریف و مرموزسازی، و در هاله‌ی اسرار پوشاندن واقعیت. منتها امروزه دیگر کلبی منشی به چنان درجه‌ای رسیده است که این رمزآلایی اذهان به کمک «کارشناسانِ تئوری تلنگر، Nudge» به‌طور علنی و با بوق و کرنا از سوی قدرت‌ها و نهادهای سرمایه به کار گرفته می‌شود.

این اواخر، رئیس‌جمهور کشوری که خود را مهد دموکراسی و حقوق بشر می‌داند، در سخنانی علناً اعلام کرد که «خیلی دوست دارم اعصاب و اکسن‌زده‌ها را به گه بکشم». ایشان یکی از نامزدهای اصلی دوره‌ی بعدی ریاست جمهوری هم تشریف دارند...

یکی از دلایل چنین کلبی‌منشی و وقاحتی شاید این باشد که مدتی است بر شمار صداهای معترض و نافرمان در قبال تدابیر و سیاست‌های بهداشتی - امنیتی، یعنی دروغ، فریب، سانسور و اختناق، افزوده شده است.

در زیر ترجمه‌ی فارسی دو متن را از سوی دو نفر، که اتفاقاً هر دو شان جزو واکسن‌زده‌ها هستند، می‌آورم و در فرصت بعدی این مطلب را پی می‌گیرم.

نخست، توضیحی در باره‌ی عنوان متن یکم:

با شیوع و ویروس کورونا و انواع آشفتگی‌های ناشی از آن، زبان نیز عرصه‌ی انواع رازآلودگی‌ها شد. طبق معمول زبان‌های غیراروپایی، به‌ویژه زبان دردمند فارسی باز به تته‌پته و رسانه‌ها برای معادل‌گذاری، بار دیگر به‌شدت به سسکه افتادند. نوشته‌ی حاضر بر آن نیست که این موضوع را واکاوی کند اما بنا به ضرورت ترجمه‌ی متن‌هایی که امروز می‌خواهم معرفی کنم، ناچارم بر سر چند واژه به‌ناگزیر درنگ کنم.

برای کلمه‌ی variant، یعنی گونه‌هایی که پس از ویروس اصلی کووید پدید آمد، هر کسی از ظن خود معادلی به کار برده و می‌برد: غلط‌تر از همه معادل «سویه» است که فرهنگستان آن را این‌گونه تعریف کرده: «میکربی که

میکربهای دیگر از آن پدید آمده باشد. سوش» یعنی درست برعکس معنایی که این روزها به آن داده می‌شود.

من در این ترجمه، همان معادل پیشنهادی محمد حیدری ملایری را که قبلاً هم در برخی نوشته‌هایم به کار برده بودم به کار می‌برم. در برابر variant « ورتا» و در برابر دیگر مشتقاتش، variance ورتایی و invariance ناورتایی را به کار می‌برم.

کلمه‌ی digression که در اخترشناسی به معنای دوری و فاصله‌ی ظاهری سیارات از خورشید بوده، در زبان و ادبیات به معنی دورشدن از موضوع یا رشته‌ی اصلی حرفی یا نوشته‌ای و پرداختن به موضوعی دیگر است. در این معنی واژه‌نامه‌های فارسی معادل‌هایی چون استطراد، گریز، انحراف، حاشیه‌خوانی، طفره، دوری‌گزینی، از این شاخه به آن شاخه پریدن، حاشیه‌پردازی، جمله‌ی معترضه، در برابر آن گذاشته‌اند.

نویسنده‌ی این متن، فردی گومز، که پیش‌تر نیز ترجمه‌ی متن‌هایی از او را در همین سایت منتشر کرده‌ام، کلمه‌ی digression را در عنوان چندین نوشته‌اش به کار برده است. من در ترجمه‌ی حاضر معادل «گریز زدن» را در برابر این کلمه به کار می‌برم، هر چند با احساسی از حرمان از فقدان معادلی بهتر.

عنوان متن digression sur l'invariance است، یعنی حاشیه یا گریزی در باره‌ی چیزی که با همه‌ی واریانت‌ها یا متغیرهای اعلام‌شده در مورد این ویروس لعنتی، امری ثابت و لایتغیر است. پس من عنوان متن را "گریزی به ناورتایی" ترجمه می‌کنم.

گزینش این معادل ضمناً بستری فراهم می‌کند تا بتوانم در آینده‌ی نزدیک در معرفی «مجله‌ی ناورتایی» نشریه‌ی معروف ژاک کمت نیز از همین معادل استفاده کنم، که در این صورت، هر چند در معنایی یکسره متفاوت، اما خواهیم دید که بسیار معنی‌دار و با مسماست.

# گریزی به ناورتایی

نوشته‌ی فردی گومز

ترجمه‌ی بهروز صفدری

دوستان، راستش هیچ قابل‌پیش‌بینی نبود که دو سال پس از پیدایش کورونا، این ویروسی که زندگی‌ها را به‌طور ریشه‌ای مختل کرده، هنوز در چنین نقطه‌ای از تردید و دودلی به سر ببریم. البته شما را نمی‌دانم ولی من قطعاً در چنین حالی به سر می‌برم. تردید و دودلی، آن حالِ غریبی است که فردی برخوردار از عقل و درایت، و ظاهراً آزاد و آگاه، به بخشِ شک و تردیدی که در وجودش لانه کرده مجال می‌دهد تا به زبان آید. با علم به این نکته که چیزی نمی‌داند زیرا داده‌های متعددی که راجع به موقعیتِ بهداشتیِ کنونی در اختیار دارد دست‌کم متناقض‌اند. این داده‌ها به ترتیب عبارتند از: مرگ پنج میلیون نفر بر اثر این ویروسِ کثافت، رقمی که رسماً در جهان ثبت شده ( و OMS یا سازمان بهداشت جهانی احتمال می‌دهد که دو تا سه برابر بیشتر از این باشد) - اگر زمانه جای خندیدن داشت می‌شد آگامبن را که از «یک سرماخوردگی کوچک» حرف زد، به ریشخند گرفت - ؛ واکسن‌های تولیدشده به‌صورت فله‌ای و در اسرع وقت که تأثیرشان - البته تأثیر غیرمالی‌شان - با چنان سرعتی در برابر هجوم ورتاهای ویروس کاهش می‌یابد که فرضیه‌ی تکرار تزریقِ هر سه ماه یکبار حالا دیگر تقریباً قطعی شده است؛ قطب‌بندیِ ریشه‌ایِ جامعه میان دو جمعیتِ به‌یکسان نامطمئن از استدلال‌های خود - «واکسن‌زده‌ها» و «واکسن‌نزده‌ها» - که به نام تئوری‌های ناروشن یا تقریبی کارشان به نفاق کشیده است؛ قدرت‌های حاکمی که به نام منفعت عمومی‌یی که هیچ نشانی از آن در کردارشان نیست، این دو بخش از مردم را به جان هم انداخته‌اند. برنده‌ی بازی هم به هر صورت خود این حاکمان‌اند!



آری دوستان، از آن‌جا که علت‌های یکسان موجب معلول‌های یکسان می‌شود، پیش‌ما نیز بروزِ تخصص‌های عجیب و مبتنی بر حقایقِ سرهم‌بندی‌شده - علم‌پرستانه یا علم‌ستیزانه - روز به روز بیشتر می‌شود و به‌طور عینی ما را یا در اردوگاهِ اتحادِ مقدسِ واکسن‌زنی یا در اردوگاهِ مقابله‌ی کاستی‌ناپذیر با سوزن‌زنی قرار می‌دهد. پیامدهای این وضع، در یک سو و نهادنِ مبارزه‌ی برحق علیه گذرنامه‌ی بهداشتی (که بزودی به گذرنامه‌ی واکسیناسیون تبدیل می‌شود) که حاصلی جز تسهیلِ تجربه‌ای از کنترلِ تعمیم‌یافته‌ی مردمان نخواهد داشت، و در سوی دیگر فروغلتیدن در توطئه‌باوری بی‌مقداری که هیچ استدلال ساده‌ی عقلانی‌یی نمی‌تواند با آن مقابله کند. هر که با من نیست ضد من است. رویکردی رقت‌انگیز.

خلاصه می‌کنم: ویروس SARS-COV-2 راه را باز کرد؛ ورتای آن «آلفا» معروف به «ورتای انگلیسی» در زمستان ۲۰۲۱ زندگی را بر ما حرام کرد؛ در بهار ۲۰۲۱ «دلتای هندی» آن را از عرصه‌ی ترس‌های ما بیرون راند اما با واگیری شدید خود به اضطراب‌هامان دامن زد؛ حالا نوبت «اومیکرون» آفریقای جنوبی» است که می‌گویند قلچماق‌تر از همه است و واگیری بسیار افزایش یافته‌اش ترس‌سنج ما را از نو به کار انداخته است، گرچه حدس می‌زنند که خطرناک بودن‌اش کمتر است. جز این چیزی نمی‌دانیم: همه‌چیز و خلاف آن را می‌شنویم و می‌خوانیم. منتها، بارِ دیگر، رسیدنِ «اومیکرون» بیگانه نیست با تکبیرِ توریست‌ها یا بیزنس‌من‌های فرادواکسینه‌ای که قادر نیستند در جای خود بمانند و خیال می‌کنند به‌صرفِ این «محافظة» می‌توانند به هر جا خواستند، به‌خصوص کشورهایی با پوششِ ناچیزِ واکسیناسیون، بروند و در بازتولید مداوم همه‌گیری نقشی نداشته باشند. برای کسانی که تا کنون نفهمیده بودند جهانی‌شدنِ مبادلاتِ نابرابر - به‌خصوص در مورد واکسن - یعنی چه، شاید بتوانند بر اساس وضعیت موجود درک دیگری پیدا کنند.

پس همه‌چیز از سر گرفته می‌شود و روز از نو روزی از نو. دُرُ سوم، بزودی دزِ چهارم، و همین‌طور بگیر و برو. در کشوری که جناب والامقام‌اش آن را کشورِ روشن‌گران می‌نامد و در عین‌حال هر روز آن‌ها را بیشتر غربال می‌کند، نظامی‌گریِ اقتدارگرایانه‌اش کسانی را که تن به واکسن نمی‌داده‌اند، و روز به روز تعدادشان کمتر می‌شود قطارِ قطار واکسینه کرده است. با این‌حال، اوضاع هیچ خوب نیست و تقی همه‌چیز از نو در آمده است: بخش‌های خدمات اضطراری در بیمارستان‌ها، که پیش از همه‌گیری نیز درهم‌شکسته شده بود، حال با استعفای کارکنان از رمق افتاده‌ای که با دستمزدهای ناچیز تحقیر هم می‌شوند، یا با اقدام مهملان‌هی از کار برکنار کردنِ بهیاران و درمانگرانِ واکسن‌نزده، ضعیف‌تر از همیشه شده‌اند. در این اوضاع، فراخوان‌ها به بسیج عمومی علیه واکسن‌نزده‌های نادان، که مسؤول چیزی جز امتناع از سوزن نیستند، افزایش یافته است.

حس نمی‌کنید که با یک چیز غریبِ ضدِ حال مواجه‌ایم؟ زیرا قاعدتاً می‌بایست بدیهی باشد که اگر واکسن‌زدن را انتخاب کرده‌ایم – چه از روی اعتقاد، چه به علت به ستوه‌آمدن و نیاز به رفت‌وآمد – پس دیگر واکسن‌زدنِ کمتر از ۱۰ درصد از جمعیت (در یکم دسامبر ۲۰۲۱ پانزده درصد) نمی‌بایست جز برای واکسن‌نزده‌ها مسئله‌ای ایجاد کند. اما می‌بینیم که این‌طور نیست! زیرا این واکسنی که به ما تزریق کردند و گفتند به طرز معجزه‌آسایی مؤثر و کارآمد است، حال معلوم می‌شود که درصد محافظت‌شان از ما در برابر هجوم جدید ویروس نه ۹۰ درصد، نه حتی ۷۰ درصد، بلکه چیزی حدود ۴۵ درصد است (البته یقیناً حتی کمتر از این است)، آن‌هم فقط سه ماه پس از تزریق آخرین سوزنِ کذایی. نتیجه‌اش این که باید مادام‌العمر واکسن بزنیم: هر سه ماه یک بار، و هر بار عوایدش به خورجینِ Big Pharama (صنایع عظیم دارویی) ریخته می‌شود. هوشیانا فایزر و شرکا!

تردید و دودلی زاییده‌ی احساسِ واقعیتهای همزمانِ واقعیت‌زدوده و مدام

افزایش یافته است. به یاد بیاورید: واکسن ضمانت بازگشت به «زندگی عادی» بود، و ما هم از ظن خود باورش کردیم. در نخستین روزهای بهار گذشته، ماسک از صورت‌ها مان برداشتیم، در هفته‌بازارها پرسه زدیم با احساس عجیبی از کشف دوباره‌ی چهره‌ها، به کافه‌ها سر زدیم با حسی از بازیافتن کرشمه‌ی لطیف زندگی در دل‌ها مان؛ در تابستان، همراه با واکسن‌زده‌ها و واکسن‌نزده‌ها به تظاهرات پیوستیم، کمی به هم تنه می‌زدیم اما بازو در بازوی همدیگر علیه قانون کثافت‌گذرنامه‌ی اجباری شعار سر دادیم. و ترس، این مشاور همیشه بد، کمی پس نشسته بود، حتا در دل بعضی از کافه‌دارها، - صد البته نه در همه‌ی آن‌ها! - که طوری با مشتریان کنار می‌آمدند که تا حد امکان کسانی را که خواهان نوشیدن یک لیوان آبجو هستند کنترل نکنند. خلاصه این که تصور می‌کردیم که دیگر از سوراخ بیرون آمده‌ایم، بی آن که لحظه‌ای پیش‌بینی کرده باشیم که این سوراخ ته ندارد.

و این فراموش کردن این نکته بود که ترس در خدمت قدرت است. همیشه. دست و بال‌اش را باز می‌گذارد. قطعاً این قدرت حاکم نیست که ورتاهای ویروس را ابداع می‌کند، ورتاهایی که همیشه یگ گام پیش‌تر از قدرت اند. اما قدرت از بروز این ویروس‌ها برای حفظ سرکوبی، رو کردن ورق‌های جدید، آزمودن اشکال جدیدی از اعمال فشار استفاده می‌کند تا بیش از پیش وسایل نگاه‌داشتن سوژه‌های روحیه‌باخته را به زیر تیغ خود افزایش دهد، آن‌ها را می‌خکوب اضطراب کند و واکسن‌زده‌ها را، که روز به روز تعدادشان کمتر می‌شود، به عنوان عامل بدبختی واکسن‌زده‌ها خوراکی خشم‌شان کند. وقتی هم که دیگر واکسن‌زده‌ای نباشد، بزهای عزازیل دیگری پیدا خواهد کرد، در صورت لزوم، در صندوق پس‌انداز متعفن کسی به نام زمورا Zemmour، که دشمن برادرگونه و بسیار به درد بخور اوست.

ولی بر مبنای چنین تکرار سریالی - در معنای سریال‌های تلویزیونی - از

کورونا و ورتاهایش، چه می‌گذرد در کله‌ی این کارشناسانی که بر ما حکومت می‌کنند؟ واقعاً نمی‌دانیم، ولی حدس می‌زنیم. و فرضیه ما این است: این وضع نعمتی است در ذهن قدرت و کارشناسان‌اش برای گشودن چشم‌اندازی از یک نوع جدید مدیریتِ عواطف و ذهنیت‌های ما، به بند کشیدن - فعلاً اوضاع و احوالی و بزودی قطعی و همیشگی - مسلم‌ترین آزادی‌های کسب‌شده‌ی ما در انتخابِ واکسن زدن یا نزدن، در رفت و آمدها مان بدون QR code (کُد شناسایی)، در تشکیل همدارگانِ انسانی، در مصاحبت‌ها مان بدون مانیتور، در زیستنِ روابطِ نزدیک‌مان در حریمِ تصمیم‌های خودمان، در به چالش کشیدن سروران و ارباب‌ها مان، در ایجادِ دانش برای وقوف به عللِ بدبختی‌ها مان، در ابداعِ جهان‌های مطلوب و قابل زیستن‌مان، در دیدنِ خواب و رؤیاهای دیگری جدا از کابوس‌هایی که برایمان تدارک دیده‌اند، در تنفسِ چیزی متفاوت از مونوکسید کربن. و نه چیزی کمتر از این‌ها.

لابد طرفدارانِ نظم، که همواره آماده‌اند تا در برابر سفاهتِ دولت زانو خم کنند تا رفاهِ بسیار منظم‌شان از لحاظ آرامش‌خاطر نیز محفوظ بماند، خواهند گفت که من اغراق می‌کنم. ولی به آن‌ها پاسخ می‌دهم که نه اصلاً چنین نیست. در اتریش، کشوری با حد اعلای نظم، تا دیروز نظمِ نازیستی و امروز نظمِ اولترالیبرالی، حوزه‌ی کارشناسی دولت پس از اقدام به تحمیلِ حصر خانگی، صرفاً شامل واکسن‌زده‌ها، در ماه نوامبر گذشته، حال در صددِ برقراریِ واکسیناسیون اجباریِ همگانی در ماه فوریه آینده است، در حالی که جوازهای به بازار آوردنِ واکسن‌های فایزر و مودرنا، به ترتیب برای اولی از ۲۱ دسامبر ۲۰۲۰ تا دسامبر ۲۰۲۲ و برای دومی از ۶ ژانویه ۲۰۲۱ تا ژانویه ۲۰۲۳ اعطا، و برای هر دو «گزارش نهایی بر مبنای یک بررسی انتقادی» مقرر شده بود. پس شکی در این امر نیست که این‌جا با واکسیناسیونی سر و کار داریم که در مقیاس کلان در مرحله‌ی آزمایش است، و تردیدی هم در این امر

نیست که این واکسن‌ها برای تزریق شدن الزاماً باید با «رضایت آزادانه و به روشنی تفهیم‌شده» از سوی فردی که داوطلبانه واکسن می‌زند همراه باشد. در آلمان، این سرزمین پیشتازِ دموکراسیِ لیبرال، خبرگانِ «اخلاق پزشکی» تا در نظر گرفتن این موضوع پیش رفته‌اند که در صورت از حدگذشتنِ ظرفیت بخش‌های اضطراری در بیمارستان‌ها، شاید ضروری باشد که «مراقبت‌های ویژه» فقط به کسانی اختصاص یابد که گواهی «به‌روز» واکسینه بودن داشته باشند. پس آیا بزودی سیگاری‌های مبتلا به سرطان ریه، یا الکی‌های نیازمند به پیوند کبد را نیز از چنین مراقبت‌هایی محروم خواهند کرد؟ چه دهشت و کراهتی!

در این همه چیزی بیش از رقت‌انگیزی هست؛ نشانه‌های مکرری که گواه سرشت واقعی، یعنی مرگبار، سرمایه‌داریِ توتال، تام یا هم‌اکی است که با بهره‌گیری از این دوره‌ی بحران بهداشتی زندگی‌ها مان را متلاشی می‌کند تا پذیرفتنی‌بودنِ چیزی را بیازماید که فردا می‌تواند به سرمشقِ نابشریت رضامند تبدیل شود. در این ماجرا نقشه‌ای از پیش هماهنگ‌شده از سوی کسی در کار نیست - همان «توطئه‌باوری» محض که پچ‌پچ‌کنان نشانه‌ای را که هدف گرفته است پیشاپیش می‌شناسد -، بلکه منطقِ ذاتیِ سرمایه‌داری تام‌وتمامِ زمانه‌ی ما چنین است که این فرصت عظیم را غنیمت بشمرد و آن را تا نهایتِ ممکن پیش براند و کاری کند که ما، چه با رضامندی و چه به‌زور، به پروژه‌ی تمدنی‌اش ملحق شویم، تمدنی کاهش‌یافته، نانسانی‌شده، کالایی‌شده، که در آن هر تمایلی به آزرِ عادی<sup>۳</sup> نه فقط چون چیزی کهنه و منسوخ بلکه نوعی دگراندیشی محسوب می‌شود که می‌باید توبیخ، تصحیح و تنبیه شود. شیوه‌ی این کار، بازی کردن در قلمرو نیروی نمادینِ یک واقعیتِ پاندمیک است که مدام از نو آغاز می‌شود و حالا دیگر معقول است که فکر کنیم این واقعیت تا وقتی لازم باشد دوام خواهد آورد. زیرا، کی می‌تواند جداً تصور کند که دستگاه کارشناسی‌یادشده، پس از شالوده‌شکنی سیستماتیکِ نظام درمانِ عمومی، اکنون چنان دستخوشِ موهبت

شود که بتواند، برای یک لحظه هم که شده، بپذیرد که این کار واقعاً مهمل و آسورد بوده است؟ یا کی می‌تواند باور کند که دورکاری، که حالا بر اثر ترس از خانه بیرون رفتن به امری مطلوب تبدیل شده، در آینده‌ی پساپاندمیک از بین خواهد رفت؟ یا تدابیر کنترل اجتماعی که در دوره‌ی استثنایی در مقیاس کلان آزمایش می‌شوند، از این‌پس به کوچک‌ترین بهانه و در هر فرصتی، برای مثال، وضعیت اقلیمی، همان‌گونه که اخیراً در دهلی نو رخ داد، باز به میدان نیایند؟

باری، اوضاع این است. ما زمانه‌ای را زندگی می‌کنیم که در آن، ورتاها به هم می‌مانند، و علت‌های همانند نیز معلول‌های همانند تولید می‌کنند. در فاصله‌ی میان بند آمدن موقتی و از سرگیری موج‌هایی که بیشتر سندمیک syndémique اند تا پاندمیک، یعنی در پیوند با بروز یک بیماری و ویروسی‌اند که بر اثر یک بحران اکولوژیکی فراگیر و نابرابری‌های شدید اجتماعی ایجاد شده است، ما همچون تماشاگران درمانده، پرده‌ی بعدی این سریال را انتظار می‌کشیم. در اعماق وجدان‌ها پژواکی از دل‌بریدن زاده از خشمی به‌ستوه آمده طنین‌انداز است. و این نقطه‌ی مقاومتی است که باید آن را نگاه داریم. مقاومت علیه انگ‌زدن‌های پست و فرومایه‌ای که دم و دست‌گاه حاکم می‌خواهد ما را در آن با خود همدست کند. علیه این جامعه‌ی کنترل‌همگانی که هم‌اکنون نیز برقرار شده است. علیه تکبر کسانی که خیال می‌کنند بر ما حکومت می‌کنند. علیه علم‌گرایی کوتاه‌اندیش و ضدعلم‌گرایی خرکی. پس باید این باور را پرورش داد که هیچ چیز این جهان لایق نجات‌یافتن نیست جز خود این جهان، اما رهایی‌یافته از قیومت سرمایه، همان سرمایه‌ای که جهان را هم به گندابی تبدیل کرده که در آن جانوران نیش‌دار جهش‌یابنده می‌لولند، و هم به قمارخانه‌ای که در آن واکنس‌ها ثانیه‌ای ۱۰۰۰ دلار نصیب انحصاراتی می‌کنند که آن‌ها را فقط به کسانی می‌فروشند که قدرت پرداخت دارند.

نشانی منبع: <http://acontretemps.org/spip.php?article889>

## «گذرنامه سلامت»

# تجاوز به اصول بنیادی جمهوری است

نوشته‌ی باربارا سٹیگلر

ترجمه‌ی بهروز صفدری

پانزده سال است که کارم آموزش اخلاق و سلامت عمومی به درمانگرانی است که برای کارآموزی به دانشگاه می‌آیند. ما با هم تلاش می‌کنیم این موضوع را بفهمیم که چرا «رضایت آزادانه و به‌روشنی تفهیم‌شده» محور ارزش‌های اخلاقی زیست‌پزشکی است. چرا این امکان را فراهم می‌سازد تا عدم تقارن بالقوه خطرناکی را که میان بیماران (یا افراد سالم شرکت‌کننده در یک آزمایش پزشکی) وجود دارد جبران کنیم. چرا چنین رضایتی فقط آن‌گاه آزادانه است که بدون شانتاژ، تهدید یا هیچ‌گونه فشار روانی به دست آمده باشد - و تنها به این شرط اکید رضایتی است که «به‌زور گرفته» نشده است. چرا در چنین صورتی دیگر نمی‌توان دست‌رسی به مراقبت‌های درمانی را به پذیرش معالجه‌ی پیش‌نهادشده مشروط کرد و چرا بیماری که از ابراز رضایت و توافق سر باز می‌زند نمی‌تواند، به این بهانه، از نظام درمانی طرد شود. و به‌طور کلی، چرا برخلاف دعوای اخیر امانوئل مکرون، که تجاوز به همه‌ی اصول قرارداد اجتماعی ماست، به هیچ‌عنوان نمی‌توان حقوق شهروندی را به وظایف ازپیش‌مقررشده مشروط ساخت. و سرانجام این که چرا جلب رضایت و توافق توسل به هر گونه مغلطه یا استدلال مبتنی بر مرجعیت را، از نوع: «اطاعت کنید زیرا این من یا به عبارتی مراجع بهداشتی هستیم که می‌دانیم چه برایتان خوب است!» ممنوع می‌کند.

آزادی، به معنایی که اندیشمندان روشنگری از آن ارائه کرده‌اند، و همین‌طور

لایحه‌ی قانونی ۴ مارس ۲۰۰۲ موسوم به «کوشنر» مربوط به حقوق بیماران و دموکراسی بهداشتی (یعنی همان قانون به‌جامانده از همه‌گیری دیگری، بر اثر ویروس ایدز)، بر این پایه بنا شده که برای همه‌ی شهروندان بالغ، با هر نوع اعتقاد و هر سطحی از آموزش، توانایی استدلال شخصی قائل است. باید بنابر اصول، چه از این امر خوش‌مان بیاید چه نیاید، همه‌ی افرادی که قرار است رضایت و توافق‌شان را ابراز کنند همچون سوژه‌هایی برخوردار از تعقل در نظر گرفته شوند که قادر اند به‌طور جمعی و به‌شیوه‌ی مجادله بر سر حقیقت و امر مشترک و همگانی (جمهور، acilbupser) بیان‌دیشند و تأمل کنند، بی آن‌که هیچ‌کس بتواند به عنوان قیم بشر به جای آن‌ها در باره‌ی خیر و صلاح عمومی حکم صادر کند<sup>۴</sup>.

## دفاع از یک نظام درمانی جمعی

این درست همان آزادی مطرح‌شده از سوی هزاران درمان‌گر، چه واکسن‌زده چه واکسن‌نزده، در تظاهرات علیه گذرنامه‌ی سلامت است که امتناع‌شان از تجاوز به اصول بنیادی را اعلام کرده‌اند. و این همان میراث اندیشه‌ی روشنگری است که خود من نیز با شرکت در تظاهرات در کنار آن‌ها از آن دفاع کرده‌ام. برخلاف آن‌چه بعضی گفته‌های افتراآمیز القا کرده‌اند، این آزادی درست قطب مقابل آزادی لیبرتارین‌ها و مدافعان دونالد ترامپ است که هر گونه ملاحظه در زمینه‌ی امر مشترک اجتماعی را تهدیدی بر علیه فرد خودفرمان در نامحدودیت امیال‌اش می‌دانند. فروکاستن تظاهرات وسیع تابستان گذشته به مشتی جمعیت کینه‌توز، عقل‌گریز و بی‌تفاوت به خیر و صلاح عمومی، یکی از دغل‌کارترین عملیات رسانه‌ای - سیاسی در طول این بحران بهداشتی بوده است.

علاوه بر این، آن‌چه عزم مرا در بسیج‌شدن همراه با برخی نمایندگان پارلمان، فعالان و پژوهش‌گران در این زمینه راسخ‌تر کرد، نوعی نگاه به امر



سلامت و بهداشتِ عمومی است<sup>۵</sup>. ما که به یک نظامِ درمانیِ جمعی پای‌بند هستیم می‌دانیم که مراجع بهداشتی گاهی باید تدابیری پیش‌گیرانه را با اجباری ساختنِ آن‌ها برقرار کنند. اما در موردِ یک فرآورده‌ی بهداشتی، چنین امری فقط در صورتی پذیرفتنی است که تناسبِ فایده - ریسک بی‌چون‌وچرا باشد و در ضمن هیچ امکانِ محافظتِ دیگری وجود نداشته باشد. در حالی که در وضعیت موجود، واکسیناسیون اجباری بر یک قمارِ چهار سویه بنا شده است، یعنی شرط‌بندی روی واکسیناسیونی توده‌ای که قرار است:

(۱) مصونیتِ جمعی ایجاد کند و واریانت‌ها یا ورتاهای ویروس را ریشه‌کن سازد؛

(۲) با جلوگیری از سرایت‌یابی‌ها از زندگی دیگران محافظت کند؛

(۳) و نیز از زندگی همه‌ی افراد واکسن‌زده، همچون افرادی آسیب‌پذیر در برابر ویروس و به‌یکسان محافظت‌شده از طریق واکسن، محافظت کند؛  
(۴) و در عین حال هیچ عارضه‌ی جانبیِ وخیمی برای سلامتی‌شان در پی نداشته باشد.

قابل درک است که شهروندان خسته‌ای که با ایجاد ترس از حصر خانگی بر آن‌ها حکومت می‌شود مایل باشند این بلاغتِ پر وعده و وعید را باور کنند، اگر چه ما از ابتدا با شکاکیت با آن برخورد کردیم.

اعتماد داشتن به شِمِ درمانیِ کسانی که در حوزه‌ی بهداشت و سلامت کار می‌کنند

وقتی در خودِ مجامع علمی نیز باور به جوانب زیر روز به روز کمتر می‌شود:

(۱) امکان ریشه‌کن‌سازی ویروس و فتحِ مصونیتِ جمعی از طریق واکسن‌ها؛

(۲) استدلال «مدنی» مبنی بر حراست از زندگی دیگران؛

(۳) فانتاسمِ قدرقدرتیِ دُزهایی از واکسن موسوم به «یادآور» که قرار است

«بوستر» یا تقویت‌کننده جوانان صحیح و سالم شود، در حالی که گروه‌های در معرض خطر به حال خود رها شده‌اند، و میزان واکسیناسیون در افراد بالای ۶۰ سال در فرانسه یکی از ضعیف‌ترین میزان‌ها در میان کشورهای اروپای غربی است.<sup>۶</sup>

۴) و درست در حالی که درمانگران ناگزیر واقعیت برخی عوارض جانبی پس از واکسن را به چشم خود می‌بینند<sup>۷</sup>، اطلاعاتی که قاعدتاً باید رضایت و توافق افراد را روشن و تفهیم‌شده سازد، یکسره از «صداقت و امانت» (ماده ۵۳ آیین‌نامه اخلاق پزشکی) عاری است. اجباری کردن و تحمیل‌گذرنامه‌ی بهداشتی، و سپس گذرنامه‌ی واکسیناسیون، هم تجاوز و تعرض به اصول بنیادی ارزش‌های اخلاقی، سلامت عمومی و حقوق شهروندی ماست، و هم ممانعت از زندگی جمعیت‌های وسیعی از بیماران است که مجبورند میان هراس از عوارض وخیم جانبی و آزادی‌شان دست به انتخاب بزنند.

حال آن‌که مدیریت این بحران امکان‌پذیر است. لازمه‌ی چنین مدیریتی بازگرداندن قدرت تجویز درمان به خود درمانگران در حوزه‌ی سلامت و اعتماد کردن به شِمِ درمانی آن‌هاست که از گذر ارتباط مستقیم میان درمانگران و بیماران و برپایه‌ی احترام به مرام اخلاقی و نیز سلامت عمومی حاصل می‌شود. از آن‌جایی که واکسن نوشدارو نیست، چنین مدیریتی مستلزم آن است که زرادخانه‌ای از تدابیر مکمل و متنوع گسیل داده شود: واکسیناسیونی جهت‌داده‌شده به سوی افراد در معرض ابتلا به نوع وخیم بیماری و همراه با دوا درمان‌های پزشکی، لحاظ کردن زود هنگام نشانه‌های بیماری، توزیع فراگیر ماسک‌های FFP2 برای اشخاص یا رویدادهای توأم با ریسک و نیز تجهیز همه‌ی اماکن عمومی به سیستم‌های تهویه‌ی مؤثر. اما چرا نئولیرال‌هایی که قدرت را در کشور ما به دست گرفته‌اند همچنان بر مدیریت اقتدارگرا و ناکارآمدشان اصرار می‌ورزند؟ زیرا نولیرال‌یسمی که این‌ها از آن دفاع می‌کنند

سرش به دیوار خورده است. بحرانِ اکولوژیک و بهداشتی مهر تکذیبی کوبنده بر وعده‌های نولیبرالیسم به «جهانی‌سازیِ سعادت‌آمیز» زده و آن را مجبور می‌سازد تا به نحوی اضطراری خود را به صورتی دیگر ابداع کند.

## محکومیت اجتماعی

گذرنامه‌ی بهداشتی که از این‌پس به گذرنامه‌ی واکسیناسیون تبدیل می‌شود به این ایده‌نولوژی، که تاکنون هژمونی و سیطره داشته و به تازگی وارد بحران شده است، اجازه می‌دهد تا یواشکی دوباره روی پاهای خود بایستد، با ترکیبی از چندین اقدام:

(۱) ادامه‌ی تخریبِ خدماتِ عمومی در عرصه‌های سلامت، آموزش و پرورش، پژوهش، از طریق سیاست‌های ریاضتی و مدیریتِ نولیبرالی پرسنل؛  
 (۲) «راه‌حل‌گراییِ تکنولوژیکی» با مانترا (وردخوانی) اش در اختراعات، که هم در خدمتِ سرمایه‌داریِ مالی شده‌ی صنایعِ عظیمِ داروسازی Big Pharma است و هم در خدمتِ چرخش سرمایه‌داری به سوی عرصه‌ی دیجیتالِ جهانی‌شده، از طریق ایجادِ بازارهای بیکرانِ سلامتِ الکترونیکی، آموزش الکترونیکی، تجارتِ الکترونیکی؛

(۳) زیر سؤال بردنِ قراردادِ اجتماعیِ ما، از طریق محکومیتِ اجتماعیِ میلیون‌ها نفرِ معزول شده از حقِ شهروندی (امروز واکنس‌نرده‌ها، و بزودی سایر شهروندانی که فلان قانون را رعایت نمی‌کنند یا شایستگی‌شان مورد تأیید نیست).

وقتی امانوئل مکرون مغرورانه اعلام می‌کند که «خیلی دوست دارد تر بزند به حال» تمام کسانی که «(خودش) نمی‌تواند به زندان‌شان بیندازد»، در واقع مدافع برداشتی از سیاست می‌شود که حقوق‌دانِ آلمانی کارل اشمیت ارائه داده است: سیاستی مبتنی بر تقسیم جامعه به دوستان و دشمنان، که در یک سو

رئیس جنگ با دار و دسته‌اش («ما») حضور دارند و در سوی دیگر دشمنان داخلی («آنها») که باید «سر جای‌شان نشانده شوند»، یعنی یا تبعیت کنند یا سر به نیست شوند. ارجاع به سلامت و محافظت از بیمارستان برای تحمیل چنین بینش هولناکی از سیاست، یکی از منحرف‌ترین عملیات در طول این دوره‌ی پنج‌ساله ریاست جمهوری بوده است.

امیدواریم که چنین وضعی لااقل این فایده و خاصیت را داشته باشد که به بیداری همه‌ی شهروندان این کشور بیانجامد، اعم از واکسن‌زده و واکسن‌نزده، چه آنها که از این اختراع نگران‌اند چه آنهایی که به آن اعتماد کرده‌اند، اما به درک و برداشتی جمهوری‌خواهانه و دموکراتیک از همدارگان سیاسی ما دل‌بسته‌اند.

باربارا استیگلر Barbara Steigler، به تازگی، ۲۰۲۱ نشر گالیمار، کتابی با عنوان «نیچه و زندگی: تاریخ جدیدی از فلسفه» منتشر کرده است.

## پی‌نوشت‌ها:

۱. نام نامزد نوظهوری در میان راست‌گرایان فاشیست‌مآب فرانسه در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۲۲.
۲. طعنه به اصطلاح *raison d'Etat* ، عقل دولت، که در فارسی «مصلحت دولت» ترجمه شده است. اینجا *déraison d'Etat* یعنی بی‌عقلی یا سفاهت دولت.
۳. در باره‌ی این اصطلاح، نک. به این متن در همین سایت.
۴. نک. پاسخ‌کانت به پرسش: روشنگری چیست؟ (۱۷۸۴)
5. Voir la tribune « Extension du pass sanitaire aux enfants et aux adolescents : des chercheurs et des professionnels de santé sonnent l'alerte », sur Mediapart, et la pétition « Sortons du pass et de l'impasse sanitaire », Libération, 6 août 2021, en ligne sur change.org.
6. Voir les dernières données de l'European Center for Disease Prevention and Control (<https://gap.ecdc.europa.eu/public/extensions/COVID-19/vaccine-tracker...>). Sur le retard français de la vaccination chez les personnes à risque, voir Florence Débarre et al. « The French domestic « sanitary pass » did not solve Covid-19 vaccination inequities in France ». <https://www.medrxiv.org/content/10.1101/2022.01.03.22268676v1.full.pdf>
۷. در باره‌ی احتمال دعاوی حقوقی بر سر عوارض جانبی واکسن ، نک به مقاله‌ی زیر در نشریه‌ی Echos:  
Covid : les effets secondaires du vaccin vont coûter cher à l'Australie